

بررسی آموزه ولایت در نظام معرفتی فرقه ذهبیه

محمدعلی پاکدل^۱، محمدتقی شیدایی^۲

چکیده

ذهبیه یکی از جریان‌های صوفیه متشیع در ایران به شمار می‌رود. مشایخ این فرقه در مسئله ولایت، با بررسی انتقادی آرای مشایخ عرفان نظری و ارائه برخی نوآوری‌ها، تلاش کرده‌اند آموزه ولایت صوفیه را با اصل امامت در آیات و روایات اهل بیت علیهم‌السلام سازگار نشان دهند و از این جهت بررسی اندیشه‌های آن‌ها حائز اهمیت است. ذهبیان با احتراز از کاربرد اصطلاحات و واژگان متداول صوفیه نظیر قطب و مرشد، سعی در تفکیک میان آموزه‌های خود و سایر فرق داشته‌اند. با وجود این، پژوهش‌های دقیق‌تر نشان می‌دهد که دیدگاه آن‌ها درباره ولایت، علی‌رغم تفاوت‌های ظاهری، همچنان مبتنی بر اصول و مبانی رایج نظری مکتب صوفیان است و با دیدگاه سایر مشایخ صوفیه تفاوت ماهوی و اصولی ندارد. این مقاله به این پرسش می‌پردازد که ولایت در نگاه

۱. دانش‌آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم، مدیر گروه آموزش تصوف مؤسسه آموزش عالی خاتم‌النبین علیهم‌السلام.

۲. دانش‌آموخته سطح ۳ حوزه علمیه قم، پژوهشگر مطالعات عرفان و تصوف.

مشایخ ذهبیه به چه معناست، چه ابعاد و مؤلفه‌هایی دارد و اولیا دارای چه صفات و ویژگی‌هایی هستند. پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و آثار مکتوب مشایخ ذهبیه، انجام شده است و یافته‌های آن نشان می‌دهد که آموزه ولایت در دیدگاه ذهبیان، براساس همان مبانی وجودشناسی عرفانی، نظریه وحدت وجود و نظام اسما و صفات الهی شکل گرفته است. از منظر آن‌ها، ولی مظهر تام اسم جامع «الله» است که تمامی اسما و صفات و شئون الهی را در خود متجلی ساخته و به مقام انسان کامل یا قطبیت دست یافته است. ولی، به دلیل وصول به مقام فناء فی الله، مظهر الوهیت است و هرگونه معرفت به خداوند، از طریق فانی شدن در او میسر می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: امامت، انسان کامل، راهنماشناسی، فرقه ذهبیه، قطبیت، ولایت، ولایت در ذهبیه.

مقدمه

فرقه ذهبیه، به‌عنوان یکی از شاخه‌های برجسته سلسله کبرویه، در قرن هشتم هجری قمری از این سلسله منشعب شده و به وجود آمد. این طریقت، با تأکید بر زهد، سلوک معنوی و ارتباط قلبی با خداوند، توانست جایگاه خاصی در میان جریان‌های تصوف به‌ویژه در میان شیعیان پیدا کند. نقش پررنگ‌تر این فرقه در تصوف شیعی به دوره صفویه بازمی‌گردد، زمانی که ذهبیه با پذیرش برخی از مبانی شیعه امامیه، تلاش کرد تا آموزه‌های خود را با اصول این مکتب هماهنگ سازد.^۱

یکی از مباحث کلیدی و چالش‌برانگیز در تعالیم ذهبیه، مسئله ولایت است. ولایت، به‌عنوان مفهومی محوری در نظام فکری و آموزه‌های عملی صوفیان، در میان فرق صوفیه مدعی تشیع، همواره محل بحث و مناقشه بوده است. این مفهوم در فرقه ذهبیه نیز از منظرهای مختلف، چه در تطبیق با عقاید بنیادین تشیع اثنی‌عشری و چه در تبیین جایگاه آن در نظام تفکر عرفانی، مورد توجه قرار گرفته است. آنچه بر پیچیدگی این بحث افزوده، تعارض‌های بنیادینی است که میان ولایت صوفیانه و امامت شیعی وجود دارد؛

۱. خاوری، اسدالله، ذهبیه، تصوف علمی، آثار ادبی، ص ۱۱۰.

تعارض‌هایی که اغلب صوفیان متشیع، به دلیل مقدم کردن طریقت بر شریعت، در حل آن دچار اشکال شده‌اند. با این حال ذهبیه، به دلیل تعلق رهبران خود به طبقه اهل علم و نظر، تلاش‌های بسیاری برای رفع این تعارض‌ها به عمل آورده، و کوشیده است تا نوعی هماهنگی میان ولایت صوفیانه و ولایت شیعی برقرار کند؛ از جمله این تلاش‌ها، نوآوری‌های آن‌ها در تقسیم ولایت به شمسیه و قمریه است.^۱ در این نگاه، ولایت مقول به تشکیک و مراتب بوده و ائمه معصومین علیهم‌السلام صاحب مقام ولایت شمسیه و مشایخ طریقت، از ولایت قمریه بهره‌مندند؛ اما همان‌طور که خواهیم دید، این تقسیم‌بندی در حل معضلات و چالش‌های بحث ولایت مؤثر نبوده، و نتوانسته است انتقادهای وارده بر ذهبیان را پاسخ دهد.

مشایخ فرقه ذهبیه آثار مستقلی درباره ولایت تألیف کرده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به کتاب تفسیر آیات الولاية از ابوالقاسم راز شیرازی، رساله انوار الولاية از قطب‌الدین محمد نیریزی، رساله مناهل التحقيق در حقایق ولایت و خلافت الهی از آقامحمدهاشم درویش شیرازی و رساله نورالهدایه و مصدر الولاية از نجیب‌الدین رضا جوهری تبریزی اشاره کرد. این آثار نشان‌دهنده عمق توجه ذهبیه به این مفهوم و تلاش برای تبیین جایگاه آن در منظومه فکری این فرقه است.

همچنین تاکنون پژوهش‌ها و مطالعات متعددی درباره مسئله ولایت در فرقه ذهبیه انجام شده است؛ از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به مقاله «ولایت در نگاه راز شیرازی»^۲ نوشته محمدیوسف نیری و عباس مرادی، مقاله «تأویل عرفانی در تفسیر آیات الولاية راز شیرازی»^۳ از علی‌اشرف امامی، مقاله «معرفی فرقه ذهبیه و نقد و بررسی برخی باورهای آن»^۴ از سید محمد حاجتی شورکی و مرتضی صانعی و مقاله «بررسی تأثیر مقام ولایت امام معصوم در سلوک عملی طریقه ذهبیه عصر قاجار»^۵ از وحید محمودی، لیلا هوشنگی و سیده حورا قائمی اشاره کرد.

۱. خاوری، اسدالله، ذهبیه، تصوف علمی، آثار ادبی، ص ۱۵۷.

۲. نشریه: شعرپژوهی (بوستان ادب): ۱۳۹۱ دوره: ۴ شماره ۱ (پیاپی ۱۱)، ص ۱۹۷-۲۲۲.

۳. نشریه: عرفان اسلامی، پاییز ۱۳۹۹ - شماره ۶۵، A (دانشگاه آزاد/ISC (۱۹ صفحه - از ۷۷ تا ۹۵).

۴. مجله: معرفت، دی ۱۳۹۲، شماره ۱۹۳.

۵. مجله: مطالعات ادیان و عرفان تطبیقی، پاییز و زمستان ۱۴۰۲، شماره ۱۳.

اما در غالب این پژوهش‌ها، مسئله ولایت در کلیت جریان ذهبیه بررسی نشده است و صرفاً به دیدگاه یک شیخ یا قطب این طریقت بسنده شده است. آنچه نوشتار حاضر را از موارد مشابه متمایز می‌کند، بررسی جامع مسئله ولایت در آثار اقطاب و مشایخ مختلف ذهبیه است. افزون بر این، ابعاد مختلف مسئله ولایت، از معنا و مؤلفه‌های ولایت تا اقسام و کاربردهای مختلف مسئله ولایت بررسی شده و زمینه‌ای برای فهم عمیق‌تر این مفهوم در اندیشه فرقه ذهبیه فراهم آمده است.

مفاهیم نظری

در این پژوهش، از اصطلاحات و مفاهیمی بهره گرفته شده است که در آثار متنوع صوفیه و مکاتب گوناگون عرفانی، ممکن است با تعابیر متفاوتی به کار رفته باشند. به همین دلیل، در ابتدا به تشریح دقیق این واژگان پرداخته خواهد شد.

ولایت

در نظام جهان‌بینی صوفیه، روح سالک در اسفار چهارگانه‌ای به سمت مقصد (خدا) درحال سلوک و حرکت است و در این سیر، در هر مقام و منزلی، به وصف و شأنی از شئون و اوصاف خدا دست می‌یابد. یکی از اوصاف خدا، «ولی» است که سالک در پایان سفر دوم خود، زمانی که از انانیت و هویت انسانی رهایی یافته و به مقام فناء فی الله و اتحاد با خدا نائل آید، صاحب مقام و عنوان «ولایت» می‌شود. در این مقام، دیگر هیچ دوگانگی بین او با حق تعالی باقی نمی‌ماند و او از بندگی و عبودیت رها می‌شود.^۱

وحدت وجود

وحدت وجود، ترکیبی اضافی است که در آن مضاف (وحدت) عین مضاف الیه (وجود) است نه امر زائد بر آن، و چون وجود مورد نظر، یک وجود شخصی و منحصر در ذات خداست، آن را «وحدت شخصی وجود» نیز می‌نامند. قائل به این نظریه، در بحث وجودشناسی باید اصالت الوجودی بوده و وجود را «معقول اولی فلسفی» بداند و نه «معقول ثانی فلسفی». این نظریه مبتنی بر دو اصل است، به طوری که قائل به آن، باید این دو اصل را توأمان بپذیرد که عبارت‌اند از:

۱. جامی، عبدالرحمن، نجات الانس من حضرات القدس، ص ۵؛ قیصری، داوود، رسائل قیصری، ص ۱۵۳.

۱. نفی وجود از ماسوی الله؛^۱

۲. انحصار وجود به الله تعالی.^۲

طبق این دیدگاه، عالم هستی چیزی جز وجود واحد و یکپارچه و بسیط خدا نیست. بقیه مخلوقات با همه کثرت و تعددشان، ذاتاً باطل، معدوم و موهوم‌اند و اگر کسی آن‌ها را موجود بداند، بالعرض و المجاز است.^۳

فناء فی الله

صوفیان در سنت‌های مختلف عرفانی، تبیین‌های متفاوتی از «فناء فی الله» داشته‌اند و بیشتر، آن را چشیدنی می‌دانند نه گفتنی. با این حال، می‌توان جوهره‌ای مشخص و خصیصه‌ای مرکزی برای معنای فنا در نظر گرفت. نقطه کانونی معنای فنا، «رفع تعین از وجود متعین شخص و رسیدن به وجود مطلق الهی» است.

تبیین ساده فنا این است که ماهیت انسانی نابود شود و ماهیت خدایی، جایگزین آن شود.^۴ به عبارت دیگر، از خداوارگی انسان سخن می‌گوییم.

فنا از دو گزاره سلبی و ایجابی تشکیل شده است:

۱. گزاره سلبی: از بین رفتن هویت و صفات بشری؛^۵

۲. گزاره ایجابی: باقی مانده هویت و صفات خدایی.^۶

تاریخچه بحث ولایت در ذهبیه

در بررسی آموزه ولایت در فرقه ذهبیه، لازم است ابتدا به ریشه‌های این مفهوم در آثار مشایخ کبرویه توجه شود. عموم صوفیان اهل سنت، هنگام بررسی معنای ولایت، بیشتر به جنبه «قرب» و «نزدیکی» پرداخته‌اند. از منظر ایشان، ولی کسی است که به بالاترین مرتبه قرب به خداوند نائل شده است. این قرب، در تفکر آنان، کنایه‌ای از «فناء فی الله» یا فنا شدن در حق تعالی تلقی می‌شد. به عبارتی، تأکید اصلی آن‌ها بر جنبه «یلی الحق»

۱. ابن عربی، محیی‌الدین، فصوص الحکم، ج ۱، ص ۵۱ و ص ۶۱-۶۵ و ص ۹۶.

۲. همان، فتوحات المکیه (اربع مجلدات)، ج ۲، ص ۶۳.

۳. ابن عربی، محیی‌الدین، فتوحات المکیه (اربع مجلدات)، ج ۱، ص ۷۱۶.

۴. عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد، نامه‌های عین‌القضات همدانی، ج ۲، بند ۹۶، ص ۷۰.

۵. بقلی شیرازی، روزبهان، شرح شطحیات، ص ۲۹۳.

۶. لاهیجی، محمد بن یحیی، مفاتیح الإعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۹۱.

ولی بود؛ جنبه‌ای که به ارتباط ولی با خداوند اشاره دارد و نشان‌دهنده اوج سیر معنوی و فنا در ذات الهی است.^۱

با این حال، مشایخ کبرویه، به‌ویژه در مقایسه با سنت رایج اهل سنت، رویکردی متفاوت اتخاذ کردند. آن‌ها همانند شیعیان امامیه، توجه بیشتری به جنبه «یلی الخلق» ولی داشته‌اند و با بهره‌گیری از بُن‌مایه‌های معنایی مفهوم ولایت و اولی به تصرف بودن ولی، «متصرف» بودن ولی در نهاد جهان و جهانیان را مهم‌ترین شاخصه ولایت مطرح کردند.

نخستین و جدی‌ترین نظریه‌پرداز ولایت در جریان کبرویه، عمار یاسر بدلیسی، پیر و مرشد نجم‌الدین کبری است. وی در کتاب بهجة الطائفة به تفصیل از مفهوم ولایت و تفاوت آن با مفهوم نبوت سخن گفته و اولیا را براساس «تصرفاتی» که در وجود خود و دیگران دارند، به سه دسته تقسیم کرده است.^۲ کامل‌ترین اولیا، آنانی هستند که هم در وجود خود (انفسی) و هم در وجود جهانیان (آفاقی) متصرف‌اند و با تصرفات خود، هستی را به کمال می‌رسانند.^۳

بعداز بدلیسی، شاگرد وی نجم‌الدین کبری، مفهوم ولایت را با واژه‌های ویژه مد نظر خود در سلوک و مقامات عرفانی، انطباق می‌دهد. وی سیر سالک به سمت حقیقت را در سه مقام خلاصه می‌کند که به ترتیب عبارت‌اند از: «تلوین»، «تمکین» و «تکوین».^۴ نجم‌الدین کبری با بهره‌گیری از واژه «تکوین»، مفهوم تصرف ولی را بسط داده و به نوعی او را متصرف در تمام نظام تکوینی می‌شمارد و اشاره دارد که بدون تصرف ولی در جان مرید، گوهر وجودی آن‌ها نهان خواهد ماند و آن‌ها به حقیقت نخواهند رسید.^۵

نجم کبری آورده است که با رسیدن به مقام «تکوین»، کامل‌ترین رتبه ولایت برای انسان حاصل می‌شود. در این مقام، شخص هم از لحاظ معرفت‌شناختی، از مشاهده صور عبور کرده و به فنا در معانی و حق‌الیقین رسیده، و هم از لحاظ مقامات عرفانی، از ولایت تکوینی و مقام «کن فیکون» بهره‌مند شده است. تعبیر «تکوین» در نگاه نجم‌الدین کبری،

۱. نسفی، عزیزالدین، انسان کامل، ص ۳۱۴؛ لاهیجی، محمد بن یحیی، مفاتیح الاعجاز، ص ۲۸۱

۲. راز شیرازی، ابوالقاسم، مرصاد العباد، ص ۱۳۶، ۲۲۶، ۱۴۶

۳. بدلیسی، ابی‌یاسر عمار بن محمد، بهجة الطائفة، ص ۵۵.

۴. کبری، نجم‌الدین، فوائج الجمال، ص ۷۷.

۵. همان، ص ۲۴۶.

معادل فنا از صفات بشری و بقا به صفات الوهی است که از جنبه وجودشناسی، به اتحاد وجود خالق و مخلوق مشعر است؛^۱ چنان‌که خود نجم‌الدین این سه مقام «تلوین»، «تمکین» و «تکوین» را با سه درجه فنا مورد تطبیق قرار داده و می‌گوید: «فناء صفات العبد، ثم فناؤه فی صفات الحق، ثم فناؤه فی ذاته».^۲

علاءالدوله سمنانی در تعریف ولی، مفهوم «تصرف در ظاهر و باطن» را لحاظ کرده و می‌گوید:

ولی، مرشد را گوئیم که در ظاهر و باطن مریدان تصرف تواند کردن، به خلافت پیغمبر ص از صفت ولایت او، تا آن دین فطری که در قابلیت هر یکی همچون قطره باران و تگرگ که صافی و بی‌کدورت و شیرین بوده به حسن ارشاد، در صدف سینه فراخ آن فیض پاک معنوی را به گوهر معرفت رسانند.^۳

لازمه این تصرف مطلق در ملک و ملکوت، برخورداری از مقام «سلطنت و سرپرستی» است و از همین روست که راز شیرازی، در بحث از معنای ولی، تأکید خود را بر مفهوم سلطنت گذاشته است.^۴

معناشناسی ولایت

ابوالقاسم راز شیرازی قطب سی و پنجم سلسله ذهبیه، در تفسیر آیه شریفه «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ»^۵ از قول مفسران، معانی متعددی برای ولایت بیان می‌کند؛ از جمله نصرت، امارت، محبت، دولت، وصایت و سلطنت. راز شیرازی، ولایت به فتح و او را به معنی محبت و ولایت

۱. کبری، نجم‌الدین، فوائح الجمال، ص ۲۴۸.

۲. همان، ص ۲۴۸.

۳. سمنانی، علاءالدوله، مصنفات فارسی، ص ۲۸۳.

۴. راز می‌نویسد: «این ولایت اضافیه که به معنی سلطنت الهیه اضافیه است، نسبت به عالم ظهور، صورت ولایت و سلطنت الهیه است و به حسب بطون ذات که عین ذات اقدس احدیت است و این ولایت و سلطنت ذاتیه مثل ذات و صفات کمالیه آن، مجهولة الکنه است و معرفت آن سلطنت ذاتیه، به ظهور آن ذات است، در تجلی ثانی به صفت ولایت و سلطنت اضافیه که روح اعظم کلی امری و خلیفه خداوندی است در عالم ظهور» (راز شیرازی، ابوالقاسم، نورعلی نور، ص ۵۱).

۵. الکهف، ۴۴. «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا»

به کسر و او را به معنی سلطنت، ذات خداست می داند و می گوید: «این ولایت، سلطنت ربانی اضافی نامیده می شود و سرّ و باطن حضرات محمد و علی است»^۱.

ولایت عبارت است از حقیقتی کلی، صفتی الهی و شأنی از شئون ذاتی خدا که پیوسته تقاضای ظهور و بروز دارد و حکم آن در تمام موجودات از ذره تا دره جاری است؛ چراکه این ولایت همراه و ملازم وجود است و هر جا وجود است، او هم هست.^۲ مجرای ظهور این ولایت یا به تعبیر دیگر ظاهر ولایت، همان حقیقت محمدیه و انسان کامل است. باطن یا مبدأ آن نیز همان حقیقت الهی و سلطنت ذاتیه مجهول الکنه، منقطع الاشاره و لا اسم و لا رسم له است که فرمود: ﴿هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۳.
امین الشریعه خوئی در این رابطه می گوید:

عبارت از تجلی و ظهور ولایت کلیه الهیه است، در هیکل مقدس ولی و خلیفه به حیثی که مظهر و آینه صفات و کمالات الهیه می باشد و در هر صفت کمالی که در او دیده می شود، بعینها از اثر اشراقات و حقیقت ولایت الهیه است که در معنی مجازی ظهور و تجلی فرموده.^۴

جنبه ظاهری ولایت، برای همگان قابل شناخت و معرفت است و آن را به اسامی مختلفی مثل ولایت اضافیه الهیه ربانیه یا اضافه اشراقی نامیده اند.^۵ این عنوان از آن روست که ولایت ظاهری، ظهور همان سلطنت ذاتیه کبرای خداوندی است که به سوی عالم ظهور اضافه و تجلی یافته است؛^۶ پس انسان کامل و قطب، مظهر ذات خداست؛ چنان که راز شیرازی می گوید:

۱. راز شیرازی، ابوالقاسم، تفسیر آیات الولاية، ج ۱، ص ۳۱.

۲. همان، ملکوت المعرفة، ص ۱۳۹.

۳. الشوری، ۲۸.

۴. خوئی، ابوالقاسم بن اسدالله، میزان الصواب، ج ۲، ص ۹۶۳.

۵. راز می نویسد: «این ولایت اضافیه که به معنی سلطنت الهیه اضافیه است، نسبت به عالم ظهور، صورت ولایت و سلطنت الهیه است و به حسب بطون ذات که عین ذات اقدس احدیت است و این ولایت و سلطنت ذاتیه مثل ذات و صفات کمالیه آن، مجهول الکنه است و معرفت آن سلطنت ذاتیه، به ظهور آن ذات است، در تجلی ثانی به صفت ولایت و سلطنت اضافیه که روح اعظم کلی امری و خلیفه خداوندی است در عالم ظهور» (راز شیرازی، ابوالقاسم، نورعلی نور، ص ۵۱) (خواجوی، مقدمه ترجمه فتوحات، ص ۶۷).

۶. راز شیرازی، ابوالقاسم، تفسیر آیات الولاية، ج ۱، ص ۳۰۵.

«مظهر توحید ذاتی، حضرت انسان کامل است که حضرات نبی و اوصیاء طاهرین او- علیهم السلام- اند».^۱

این جنبه باطنی و ظاهری ولایت را ولایت مطلقه و مقیده هم نامیده‌اند؛ بنابراین ولایت، از آنکه صفتی الهی است، مطلقه و از آن جهت که به انبیا و اولیا و اقطاب استناد دارد، مقیده است. مقید به مطلق مقوم است و مطلق در مقید ظهور دارد؛ پس ولایت تمام انبیا و اولیا، جزئیات ولایت مطلقه است. احاطه بالذات، شأن مقام ولایت است.^۲

اکتسابی بودن ولایت

بحث از مصادیق اولیا و انحصار ولایت در عدد و اشخاص خاص، از جمله مهم‌ترین نقاط تمایز ولایت در تشیع و تصوف است. قابل انکار نیست که عموم اقطاب ذهبیه و کبرویه، برخی از امامان اهل بیت علیهم‌السلام را در زمره اولیا و اقطاب شمرده‌اند. از همان نخستین طبقات شخصیت‌های کبرویه، آن‌ها در تبیین مصادیق اولیا، بر اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان برجسته‌ترین اولیا تأکید می‌کنند؛ برای نمونه، علاءالدوله سمنانی، با نقل حدیث غدیر به ولایت امیرالمؤمنین اشاره کرده و در سرتاسر آثار خود تأکید می‌کند که تبعیت از رسول الله فقط در دوستی اهل بیت ایشان است^۳ و رساله مودة القربی را در تبیین جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام در دایره اولیا تألیف می‌کند. سید علی همدانی نیز رساله السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را نگاشته است و بر شخصیت حضرت امیر به عنوان بارزترین مصداق ولی تأکید می‌کند. همچنین، برخی از منسوبین به کبرویه نظیر خاندان حموی، به‌ویژه سعدالدین حموی، بر انحصار اولیا به دوازده امام تأکید داشته‌اند، هرچند به‌طور مشخص این دوازده نفر را نام نبرده‌اند.^۴

با این حال، تأکید ذهبیان بر قداست و مناقب اهل بیت علیهم‌السلام، به معنای انحصار اولیا در اهل بیت علیهم‌السلام نیست. مشایخ کبرویه و ذهبیه به تکرار و تأکید، در آثار مختلف خود آورده‌اند که ولایت، منحصر در اعداد و اشخاص خاصی نیست، بلکه مقام ولایت، «نوعی» و

۱. راز شیرازی، ابوالقاسم، تفسیر آیات الولاية، ج ۱، ص ۳۰۵؛ قوائم الانوار، ص ۱۶۱.

۲. راز شیرازی، ابوالقاسم، تفسیر آیات الولاية، ج ۱، ص ۳۰۵؛ کوثرنامه، ص ۵۵.

۳. سمنانی، علاءالدوله، مناظر المحاضر للمناظر الحاضر، ص ۲۲؛ کربلایی، حافظ حسین، روضات الجنان، ج ۱، ص ۴۵.

۴. نسفی، عزیزالدین، الانسان الكامل، ص ۳۲۰.

«اكتسابی» است،^۱ به این معنا که هرکدام از بنی بشر، قابلیت دست‌یابی به این مقامات را دارند؛ بنابراین همان ولایتی که علی بن موسی الرضا و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام دارا بودند، به اقطاب ذهبیه رسیده است.^۲

عمار یاسر بدلیسی برترین اولیای بشریت را به خاتم الاولیا موسوم کرده و مقام ختم ولایت را مقامی نوعی و اکتسابی معرفی می‌کند و اشاره دارد که تعداد این خواتیم، چهل نفر است و نسبت آن‌ها با پیامبر، نسبی و وصلی نیست بلکه سببی است.^۳

علاءالدوله سمنانی درباره اکتسابی بودن ولایت با صراحت آورده است:

و به یقین بدان که در هر فردی از افراد بنی آدم این فیوض هست ولیکن از غایت ضعف، مُستکن، و در طینت طبیعت پوشیده مانده. اگر طالبی خواهان آن شود تا از گل طبیعت، آفتاب فیوض را خلاص دهد، گل معرفت که از شجره وجود انسانی چیده آید و بوی خوش این به اصحاب رسیده شود.^۴

ولایت و مقام فنا

ولایت، در مقام عرفانی فناء فی الله حاصل می‌شود.^۵ مشایخ ذهبیه، سلوک انفسی را در قالب لطائف و اطوار سبعة قلبی تبیین می‌کنند؛ براین اساس، علاءالدوله سمنانی اشاره دارد که هرکس به واپسین مقام، یعنی لطیفه هفتم قلبی (لطیفه حقیقه) دست یابد، مقام ولایت را به تمامه کسب خواهد کرد.^۶

ابوالقاسم راز شیرازی نیز اشاره دارد که با اتمام مقامات هفت‌گانه قلبی، سالک به مقام ولایت دست می‌یابد. او در «قوائم الانوار» طور هفتم، یعنی مقام «فناء فی الله» را معادل همان فنای در ولی می‌داند؛ زیرا ولی مظهر ذات خداست.^۷ با رسیدن به مقام فنا، صفات

۱. بدخشی، نورالدین جعفر و اشرف ظفر، خلاصة المناقب، ص ۶۹.

۲. راز شیرازی، ابوالقاسم، مرصاد العباد، بند ۳۱۰؛ راز شیرازی، ابوالقاسم، تصحیح ۵ رساله از راز شیرازی، ص ۶۰۳.

۳. بدلیسی، ابی یاسر عمار بن محمد، بهجة الطائفة، ص ۱۳۶.

۴. سمنانی، علاءالدوله، مصنفات فارسی، ص ۲۷۱.

۵. بدخشی، نورالدین جعفر و اشرف ظفر، خلاصة المناقب، ص ۶۹.

۶. سمنانی، علاءالدوله، مصنفات فارسی سمنانی، فتح المبین لاهل الیقین، ص ۲۶۹.

۷. راز شیرازی، ابوالقاسم، قوائم الانوار، الشرط الاحدی عشر، ص ۲۷۸.

و شتون بشری از اولیا کنار رفته و شتون و اوصاف الوهی پیدا می‌کنند^۱ و به تعبیر مؤذن خراسانی «از حجب صفات بشری و روحانی برهد» یا «تجلی صفات الوهیت و محو آثار بشریت»^۲ حاصل شده و چنین اشخاصی خلاصه آفرینش و خلیفه حق و نائب و میراث‌دار انبیا هستند.^۳

این همان مقام وحدت خالق با مخلوق است که راز شیرازی می‌گوید:

مقام نهایت است، ترک و نفی و فنای وجود است؛ به طوری که محو نماید رسم اثبیت و دوگانگی با محبوب را. و هرکس از طالبین حق تعالی، به قدر قابلیت و صفای باطن، مرتبه‌ای از مراتب زهد را اختیار نماید، تا محبّ مشتاق کامل که در زهد به مرتبه کمال رسد، و بذل و ترک هستی خود را در محبت محبوب حقیقی اختیار نماید که فناء فی الله است.^۴

یا گفته‌اند:

تو منی و من توأم ای خوش اصول

وحدت ذاتی برایت شد حصول^۵

اولیا، از شریعت و طریقت رسته‌اند و به حقیقت و وحدت رسیده‌اند، به همین جهت اگر ذکر تهلیل (لا اله الا الله) را که حاوی نفی و اثبات است، بر زبان جاری کنند، کافر شوند. چه اینکه نفی و اثبات، ذکری است که در طریقت جاری می‌شود و در مقام

۱. راز شیرازی، ابوالقاسم، قوائم الانوار، الشرط الاحدی عشر، ص ۲۷۸؛ مناهج أنوار المعرفة فی شرح مصباح الشریعة، ج ۲، ص ۳۸۵.
 ۲. مؤذن سبزواری، تحفه عباسی، ص ۳۸۶.
 ۳. همان، ص ۲۳۷. انسان کامل که تکمیل ظاهر و باطن خود را کرده ملکوت قلبش عالمی است وسیع الفسحه مشتمل بر عرش و سماوات و ارض و موجودات سماویّه و ارضیّه.... راز شیرازی، ابوالقاسم، مناهج أنوار المعرفة فی شرح مصباح الشریعة، ج ۱، ص ۷۴.
 ۴. راز شیرازی، ابوالقاسم، مناهج أنوار المعرفة فی شرح مصباح الشریعة، ج ۲، ص ۳۸۵. همچنین می‌گوید: «تا آنکه برسد عارف محبّ، به فناء فی الله که بذل وجود موهوم خود و ما سوی الله است. پس عارف، به سبب محبت حقّ - جلّ و علا - تیغ لا بر فرق جمیع ما سوی الله که محبوبات مجازیّه‌اند می‌زند تا ثابت و مستقیم گردد در محبت و ولایت الهیّه». (راز شیرازی، ابوالقاسم، مناهج أنوار المعرفة فی شرح مصباح الشریعة، ج ۲، ص ۴۸۶).
 ۵. ارومیه‌ای، تنبیه مهدویه شخصیّه، ص ۴۶.

حقیقت، غیر از الله، چیز دیگری دیده نمی شود و ذاکر و مذکور و ذکر، حقیقت واحده‌ای دارند: «و جعل الذاکر و المذکور و الذکر شیئا واحداً»^۱.

ولایت قمریه و شمسیه

یکی از گونه‌های رایج تقسیم‌بندی ولایت در میان ذهبیان، تقسیم آن به شمسیه و قمریه است. به نظر می‌رسد عبدالرزاق کاشانی در شرح فصوص الحکم، نخستین کسی است که این تقسیم‌بندی را ابداع کرده است.^۲ بعد از کاشانی، میرسید علی همدانی که از اقطاب کبرویه است بر موضوع خورشید و ماه در بحث ولایت تأکید می‌کند. وی در شرح بیت ذیل از ابن‌فارض می‌گوید:

لها البدر کاس و هی شمس یدیرها

هلال و کم یدو اذا مزجت نجم

مراد از بدر، روح محمدی بود که مظهر آفتاب احدیت و وعاء حقیقت محبت است و مراد از هلال، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که ساقی کاس شراب محبت ذوالجلال و موصل متعطشان فیافی آمال، به مورد زلال وصال اوست که انا مدینه العلم و علی بابها؛ چنان‌که هلال، غیر بدر نیست، بلکه جزوی از اوست، سید اولیا را به مهتر انبیا همین حکم است... طوابع انوار حقایق هر ولی، مقتبس از مشکوة ولایت علی علیه السلام است و باوجود امام هادی، متابعت غیر، از احوالی است.^۳

مشایخ و رهبران فرقه ذهبیه نیز برای تبیین رابطه اقطاب صوفیه با اهل بیت علیهم السلام از همین تقسیم‌بندی بهره بردند، به این بیان که ولایت شمسیه که مخصوص حضرات معصومین علیهم السلام

۱. راز شیرازی، ابوالقاسم، قوائم الانوار، الشرط الثامن، ص ۲۲۶.

۲. «و إنما یكون علی ما ذكره، لأن الرؤيا من عالم المثال و هو تمثل كل حقيقة بصورة تناسبه، فتمثل حال النبي عليه الصلاة و السلام في نبوته في صورة اللبنة التي يكمل بها بنیان النبوة فكان خاتم الأولياء، ولما لم يظهر بصورة الولاية لم يتمثل له موضعه باعتبار الولاية فلا بد من خاتم الولاية باعتبار ظهوره و ختمه للولاية أن يرى مقامه في صورة اللبنة الذهبية من حيث أنه منتشرع بشريعة خاتم الرسل، و يرى مقامه في صورة اللبنة الفضية باعتبار ظاهره فإنه يظهر تابعاً للشريعة المحمدية، على أنه أخذ عن الله في السر ما هو بالصورة الظاهرة متبع فيه، لكن التمثيل بالمثال إنما يكون باعتبار الصورة و ولايته هي المسماة بالولاية الشمسية و ولاية سائر الأولياء تسمى بالولاية القمرية لأنها مأخوذة من ولايته مستفادة منها كنور القمر من الشمس» (کاشانی، عبدالرزاق، شرح فصوص الحکم، ص ۴۴).

۳. همدانی، میرسید علی، مشار الاذواق، ص ۵۲.

است، ولایتی موهوبی و غیراکتسابی دارند و ولایت قمریه که مخصوص اقطاب صوفیه است، اکتسابی می‌باشد به این معنا که قمر، نور و فیض خود را از خورشید می‌گیرد.

جلال‌الدین مجدالاشراف در رساله تحفة الوجود در توضیح ولایت شمسیه و قمریه می‌نویسد:

سلسله ولایت الهی در هر عصر، دو شعبه دارد: یکی به‌طور کلیت که آن را ولایت مطلقه الهیه گویند و دیگری به‌طور جزئیت که ولایت جزئیه نامیده می‌شود و به تعبیر دیگر اولی را ولایت شمسیه الهی و دومی را ولایت قمریه می‌نامند... این سلطنت کلیه ذاتیه، مرتبه حقیقت نورالانوار محمدی است که در هر عصر و زمانی در وجود مقدس یکی از امامان بزرگوار متجلی است و در آخرالزمان حکم غیبت دارد و خاص ایشان است...؛ اما ولایت جزئیه که باب آن تا قیامت مفتوح است و بسته نخواهد شد، اقتباس از مشکات حضرت صاحب ولایت کلیه شمسیه است مثل اقتباس قمر از شمس، پس اولیای جزء هر یک در عصر خود هم نور می‌گیرند و هم نور می‌بخشند و تصرف خورشید با تصرف ماه، منافاتی ندارد، بلکه یکدیگر را یاری می‌کنند.^۱

شان و مقام تربیت اولیای جزء که مریبان مقامات آدمیت‌اند عبارت است از اینکه انسان را با ریاضات مشروعه به حصول سه کمال نائل سازند:

۱. تجلیات انوار الهیه در قلوب؛

۲. الهامات الهیه در باطن؛

۳. وصول به جمال معصومین علیهم‌السلام که مقدمه حصول جمال اکرم‌الوجوه است.

از آنجاکه ولایت جزئیه همواره تابع شأن ولایت کلیه بوده، و چون امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فی‌فرجه‌الآخیره در این زمان ظاهراً در پرده غیبت است، موقعیت اولیای جزء هم در استتار و اختفاست و به حکم اولیایی تحت قبایی لایعرفهم غیری. برای یافتن چنین مریبانی باید به ذیل عنایت و توجه امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فی‌فرجه‌الآخیره که مقام ولایت کلیه الهیه است، متوسل بود تا طالب را باطناً به سوی ولایت جزئیه اشارت بفرماید و نیز کامل مکمل زمان، با ارتباطی که خود شخصاً با انوار امام عصر دارد، این هدایت را باطناً دریافته و طالب را برای طی مراتب کمال، ارشاد کند و از همین نظر،

۱. مجدالاشراف، جلال‌الدین، رساله تحفة الوجود، ص ۶۵؛ بصیری، علی‌اکبر، وحید نامه، ص ۴۷.

قرائت و توسل به دعای فرج منقول از اکمال‌الدین در زمان غیبت، برای فقرای سلسله مبارکه ذهبیه معمول است که بدین وسیله می‌توانند به‌سوی کامل مکمل زمان خود راهنمایی شوند و شناسایی کامل هر زمان به این نحو و با نشانی‌های مذکوره بالا از خصوصیات این سلسله مبارکه است و همین معنی شامل نص صریح و اثر صحیح می‌باشد.^۱

قطب

ممکن است انسان‌های زیادی به مقام ولایت و فناء فی الله دست یابند؛ اما در هر زمان، تنها یک نفر از آن‌ها که برترین و کامل‌ترین ولی است، مقام قطبیت را به دست می‌آورد و هموست که جانشین رسول اکرم صلی الله علیه و آله در امور باطنی و معنوی می‌شود^۲ و استحقاق رهبری سلسله را پیدا می‌کند.

به تعبیر دیگر، مقام ولایت مقول به تشکیک و ذومراتب است و هرکدام از اولیا، برحسب استعداد و ظرفیت خود، اسمای حق را به ظهور می‌رساند تا آن‌گاه که تمام آن مراتب کمالی و اسمای الهی در مستعدی کامل به ظهور تام و تمام رسد که او را «قطب» یا غوث می‌نامند.

سمنانی اشاره می‌کند که در هر زمان، یک نفر می‌تواند قطب باشد و قلب او بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله است و به‌نوعی وارث و جانشین و خلیفه معنوی و وارث علم لدنی آن حضرت به شمار می‌رود.^۳

عامه مردم و حتی دراویش نمی‌توانند چنین فردی را پیدا کنند و فقط قطب و رهبر سلسله در هر عصر، موظف به شناسایی و معرفی این فرد به همگان بوده و اوست که با الهام الهی و اشاره خداوند، این فرد را خلیفه و قطب پس از خود معرفی می‌کند. همچنان که خود قطب نیز

۱. مجدالاشرف، جلال‌الدین، رساله تحفة الوجود، ص ۶۵؛ بصیری، علی‌اکبر، وحید نامه، ص ۴۷.

۲. میرزا احمد وحیدالولیا در موضوع اثبات مقام ولایت برای خویش می‌گوید: «شبی در حال مراقبه خدمت شاه ولایت رسیدم. عرض کردم فدایت شوم، میرزا طاهر عامل‌الدین که یکی از مریدان حضرت مجدالاشرف است، آیا محب شماست؟ حضرت فرمودند: آری، عرض کردم منم محب شما هستم؟ تبسم فرمودند و فرمودند: تو برادر منی (آن‌هایی را که برادر خوانده‌اند؛ ولی می‌باشند نه نبی). چون دوره نبوت به وجود حضرت خاتم‌الانبیا ختم گردید، فقط دوره ولایت باقی است تا یوم‌القیامة» (معاون الفقراء شیرازی، اوصاف الاتقیاء، ص ۳۶).

۳. سمنانی، علاءالدوله، العروة لأهل‌الخلوة و الجلوة، ص ۳۶۱-۳۶۲.

به وسیله قطب پیشین بر این مقام گمارده می شود و به همین منوال، سلسله قطبیت به امام رضا علیه السلام و سپس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله می رسد.^۱

بنابراین، پیرانی که بدون سرسپردگی و اذن قطب وقت سلسله، ادعای قطبیت داشته باشند، مدعیان دروغین و گمراه هستند. راز شیرازی معتقد است که تنها اقطاب سلسله ذهبیه بودند که توانستند به این مقام برسند و هرکس بدون داشتن این مقام و اذن خلافت از قطب پیشین مدعی رهبری و قطبیت شود، باطل است؛ زیرا شرط قطبیت، برخورداری از سلسله طریقتی متصل به امیرالمؤمنین علیه السلام است و تنها ذهبیه از چنین سلسله ای برخوردارند.^۲ راز آورده است: «خلاصه سائر اولیایی که غیر از این سی و سه، چهار نفر ارکان این سلسله علیه ذهبیه اند، از جمله اولیای الهی اند؛ اما قابلیت مقام شیخی و پیش قدمی ندارند و از جمله مریدین و مخلصین این سلسله علیه ذهبیه محسوب می شوند».^۳

ابعاد بحث قطبیت

بحث از ولایت و قطبیت در منظومه فکری ذهبیان، ابعاد و مؤلفه های مختلفی دارد که در ادامه ضمن بیان این موارد، نقش آن در ارتباط با دیگر اصول و مبانی فکری تبیین می شود. شایان ذکر است که ذهبیان، مباحث مربوط به قطبیت را عمدتاً ذیل مفهوم ولایت مطرح ساخته، و کمتر از واژه قطب استفاده کرده اند؛ اگرچه مراد آن ها از اولیا، همان اقطاب و مشایخ و پیران سلسله خود نیز است.

ابعاد خدانشناسی

مطابق نگرش اقطاب ذهبیه، در بین انواع توحید که عبارت اند از: ۱. توحید افعالی؛ ۲. توحید صفاتی؛ ۳. توحید آثاری؛ ۴. توحید ذاتی، تنها انسان کامل می تواند مظهر توحید ذاتی بوده و با مرتبه ولایتی آن برابری کند.

۱. چنان که عبدالله برزش آبادی، در اجازه نامه و حکم خلافت شاگردش رشیدالدین محمد بیدآوازی، تصریح می کند که بعد از استخاره و همچنین الهام غیبی از جانب حق تعالی، بیدآوازی را به مقام سرپرستی و خلافت خود منصوب می کند: «چون خاطر این فقیر شکسته حقیر را از حضرت ربوبیت الهام بلا ابهام رسید و از ارواح مقتدایمان بارها اعلام و پیغام به سمع دل شنید که حوالیه نواله بعضی مستحقان را بر خوان احسان این میوه نورسیده باغ هدایت تدبیر شده است». (حسینی اسحاق، سید عبدالله بن عبدالله حسین، اجازه یا ارشادنامه، تهران؛ کتابخانه ملک، شماره ۴۱۳۷/۵۲، مجموعه ۱۰۲۹، برگه ۷۷).

۲. سمنانی، علاءالدوله، مصنفات فارسی، بیان الاحسان لاهل العرفان، ص ۲۴۱.

۳. راز شیرازی، ابوالقاسم، تصحیح ۵ رساله از راز شیرازی، رساله مرصاد العباد، ص ۶۰۵.

بالاترین مرتبه توحیدی و ولایی، ولایت مطلقه الهی است که از آن تعبیر به «هو» شده و با اوصافی چون: «الذی لیس له اسم ولا رسم، لا وصف ولا بیان و...» معرفی می‌شود. انسان کامل، جامع‌ترین و کامل‌ترین مظهر حق تعالی است و از او به‌عنوان «وجه الله اعظم، صنع اول، اسم اعظم، اسم الله اکبر، ولایت اضافیه، خلق اول، مشیت مطلقه الهیه، فعل ساکن، آیت کبرای الهیه، علم مطلق خداوندی و...» یاد می‌کنند و به اعتبار گستره وجودی انسان کامل و آدم حقیقی (نور نخستین و مظهر تام اسما و صفات الهی) به او لقب انسان کبیر یا عالم اکبر داده‌اند؛ زیرا او مظهر اسم اعظم خدا و آینه تجلی انوار حقیقت الهی است. از نظر او هیچ موجودی جز انسان کامل قابلیت مظهریت آن صفات را نخواهد داشت و انسان کامل را از آن جهت که مظهر ذات الوهیت و احدیت بوده، هیاکل توحید نامیده‌اند.^۱

مشایخ ذهبیه برای اثبات این مقصود، به مجموعه‌ای از روایات منتسب به غلاة مانند خطبة البیان استناد می‌کنند و شناخت انسان کامل را همان معرفت به حق تعالی می‌دانند و معتقدند به واسطه این انسان کامل است که خدا، شناخته و پرستیده می‌شود. لذا انسان کامل، نسخه حق تعالی است و شناخت حق تعالی به جز از طریق انسان کامل میسر نخواهد بود.

مصدق انسان کامل در این زمان، همان اقطاب صوفیه هستند و انسان زمانی به توحید می‌رسد که در پیر طریق، فانی شده باشد.^۲

ابعاد وجودشناختی

از جنبه هستی‌شناسی، اولیا به مقام وحدت با حق رسیده‌اند^۳ و به این حقیقت دست یافته‌اند که وجودی جدای از وجود خداوند ندارند.^۴ در بحث از مقامات اولیا، از آن‌ها

۱. راز شیرازی، ابوالقاسم، فوائد الانوار، ص ۲۰۴ و ۲۱۴.

۲. همان، فوائد الانوار، ص ۲۷۸.

۳. استخری، احسان‌الله، اصول تصوف، ص ۶۳۳.

۴. راز شیرازی، ابوالقاسم، مناهج انوار المعرفة فی شرح مصباح الشریعة، ج ۲، ص ۳۸۵. همچنین می‌گوید: «تا آنکه برسد عارف محب، به فناء فی الله که بذل وجود موهوم خود و ما سوی الله است. پس عارف، به سبب محبت حق - جل و علا - تیغ لا بر فرق جمیع ما سوی الله که محیویات مجازیه‌اند می‌راند تا ثابت و مستقیم گردد در محبت و ولایت الهیه» (راز شیرازی، ابوالقاسم، مناهج انوار المعرفة فی شرح مصباح الشریعة، ج ۲، ص ۴۸۶).

باعنوان فانی فی الله یاد می‌شود^۱ و مقصود از فنا، این است که تمام اوصاف بشریت آن‌ها، محو و رفع شده و اوصاف الوهی خدایی جایگزین آن شده است. از همین روست که می‌توان تمام اسما و صفات حق را به آن‌ها نسبت داد.^۲

ابعاد جهان‌شناختی

مقصود حق تعالی از خلقت، چیزی جز معرفت نبوده و حاصل این معرفت تامه کامله که غایت الغایات خلقت است، انسان کامل می‌باشد. لذا غایت خلقت وجود عوالم غیرمتناهی، موقوف به وجود اولیا و اقطاب صوفیه بوده و وجود ایشان نیز موقوف به وجود این عالم ملک دنیوی است؛ زیرا بدون این عالم ملک، وجود مبارک این حضرات تحقق نمی‌یابد؛ وجود عالم ملک هم بر وجود عوالم ملکوت، جبروت، لاهوت و ناسوت موقوف بوده است؛ زیرا این عوالم به صورت سبب و مسبب به یکدیگر مرتبط‌اند؛ لذا عوالم اربعه، اسباب سابقه وجود اولیا و اقطاب بوده‌اند و باطن انسان کامل هم محیط بر این عوالم. راز شیرازی از عالم به‌عنوان انسان صغیر و از انسان کامل به‌عنوان عالم کبیر یاد می‌کند، به تعبیری عالم، جسم و انسان کامل، روح این عالم است. وی انسان کامل را علت غایی ایجاد خلقت، فتاح و منبع صدور فیض الهی، خلیفه الهی، قلب عالم وجود و... دانسته، و از جهتی انسان کامل را با تمامی نفوس و قلوب و ابدان و حواس و... خلایق عالم کون یکی دانسته است. این انسان در میان موجودات در پایین‌ترین مرتبه وجودی، و از نظر کمالات در بالاترین مرتبه قرار داشته و زمانی نخواهد بود که عالم از ایشان خالی باشد.^۳

ابعاد معرفت‌شناختی

ولایت در نگاه عموم صوفیان، صرفاً مقامی معنوی و عرفانی نیست و از جنبه‌های معرفت‌شناختی هم بهره دارد. ولی کسی است که ارتباط بی‌واسطه با حق دارد. او موفق به گشودن دریچه‌های قلب خود به باطن هستی شده است و به مدد این نیروی باطنی، می‌تواند از

۱. بدخشی در خلاصه المناقب می‌گوید: «پس ولی آن است که فانی گردد در نعت نور ذات و باقی باشد به بقاء ذات و ظاهر باشد به اسما و افعال و از اینجاست که مشایخ فرموده‌اند» (بدخشی، نورالدین جعفر و اشرف ظفر، خلاصه المناقب، ص ۶۹).

۲. کبری، نجم‌الدین، ترجمه فوائذ الجمال، ص ۲۰۹.

۳. راز شیرازی، ابوالقاسم، مناهج أنوار المعرفة فی شرح مصباح الشریعة، ج ۱، ص ۷۴.

معارفی بهره‌مند شود که عقل از رسیدن بدان‌ها عاجز است.^۱ از جمله اینکه او می‌تواند حقایق اشیا را کما هی ببیند و معرفت به هرچیز را کسب کند. خاوری در شرایط قطب آورده است:

«چهارم، تعلم علوم است از حضرت او، بی‌واسطه ... پنجم، تعلم علم لدنی است و علم لدنی عبارت است از معرفت ذات و صفات الله... این علوم را کسی دست دهد که از وجود خویش برآید و به این زادن از لذت خود به لذات حق رسد».^۲

بدین ترتیب، ولایت قسیم عقل قرار گرفته و مرتبه‌ای مافوق آن پیدا می‌کند و اولیا به مدد این نیرو، صاحبان علوم غیب می‌شوند. سمنانی از این جنبه ولایت، باعنوان علم باطن یاد می‌کند و می‌گوید:

«ولایت، علم باطن است و وارث ظاهر و امامت علم ظاهر است و باطن، وصایت حفظ سلسله باطن و خلافت حفظ سلسله ظاهر».^۳

در منظومه اعتقادی صوفیان ذهبیه، اقطاب، بهره‌مند از علم غیب یا اصطلاحاً علم لدنی هستند که این علم نیز به تعلیم خدا و وحی الهی به دست می‌آید و نه تعلیم و تعلم. نجم‌الدین کبری اشاره دارد که ولی زمان، «معصوم از هرگونه خطا و اشتباه است».^۴ قطب‌الدین نیریزی درباره علم غیب می‌گوید:

۱. همان، ص ۳۸۴-۳۸۵. راز حکمت تحمل ریاضت را مکاشفه معصومین و حاضر شدن نزد آن‌ها دانسته و می‌گوید: «بزرگان دین وصیت فرموده‌اند سالکان در طریقت را آنکه آن قدر ریاضت نفسانیه به بدن و خود بدهید تا آنکه شما را به ابدان حضرات ائمه خود متصل سازند و اکتساب فیض از اجساد طاهره ایشان [کنید]... در این اتصال ارواح شیعیان به این ابدان مقدسه منوره این بزرگان نوری متوجه روحی اولیاء جزء می‌شود از آن ابدان که آن را روح تشیع می‌نامند و این روح تشیع تا با ایشان اند، ایشان معصوم‌اند از برکت این نور و معصیت از اولیاء جز ظاهر نمی‌شود به طفیل آن روح. ای فرزند، فریب نفس را نخوری که بعد از آنکه صاحب این روح شدی، شیطان عدوی مبین است، با اهل ولایت دشمن است و بس فریب ندهد تو را که این نور را از تو قلع نماید». راز شیرازی، ابوالقاسم، رساله خطی اسؤله اثنی عشر، السؤال العاشر.
۲. خاوری، اسدالله، ذهبیه، تصوف علمی، آثار ادبی، ص ۱۴۷.
۳. مؤذن خراسانی، تحفه عباسی، ص ۷۵.
۴. حکیم ترمذی، محمد بن علی، ختم الاولیاء، ص ۴۷۳. «و من علامات الولی، ان یکون محفوظا من الله، بتسلسل امور يعرفها السیار انها سبب حفظه من الله، عز و جل».

بدانید! این علم من، حکمت الهی عرشی پروردگار صمد است که آن را با بحث و گفت‌وگو فرانگرفته‌ام، بلکه خورشید علم امامان آن را به ارث به من بخشیده، بدین‌گونه که آن خورشید بر آینه قلبم تابش کرد و علم لدنی را که به‌گونه تدریس و تدریس نیست، گرفتم... علوم من در فهم صاحبان خرد، معارفی است که با درس خواندن درک نمی‌شود، علوم بزرگان از فضلالی جهان و تحقیقاتشان در مقابل اقیانوس علم من، مانند کفی است از دریا، ایشان در کسب علومشان به من نیازمندند و من با عنایت الهی، از ایشان بی‌نیازم.^۱

مؤذن خراسانی در بحث از صفات لازم شیخ صوفیه چنین می‌نویسد:

«سیم، طائفه مشایخ‌اند که به جذب عنایت حق، سلوک راه دین و سیر عالم یقین حال کرده‌اند و از مکاشفات الطاف خداوندی، علوم لدنی یافته‌اند... و از حضرت عزت و ولایت مشایخ، به دلالت و تربیت خلق و دعوت به حق مأمور گشته‌اند...»^۲.

همو در جای دیگر شرط چهارم از شروط لازم در مقام شیخوخیت را چنین برمی‌شمارد:

«چهارم تعلم علوم است از حضرت او (خدا) بی‌واسطه... پنجم تعلم علم لدنی است، بی‌واسطه. علم لدنی عبارت است از معرفت ذات و صفات الهی»^۳.

ابعاد دین‌شناختی

مطابق نگاه راز شیرازی، شریعت و طریقت و حقیقت، هریک ظهوری از روحانیت انسان کامل است، حقیقت دین، ارتباط و اتصال با انسان کامل است. انسان کامل وسیله توجه به خدا بوده و حقیقت عبادت، چیزی جز توجه به این وسیله نورانیه الهیه که شرط اعظم

۱. خونی، ابوالقاسم، میزان الصواب در شرح فصل الخطاب، ج ۱، مقدمه مصحح، محمد خواجه‌ای، ص ۱۳.

۲. مؤذن سبزواری، محمدعلی، تحفه عباسی، ص ۲۳۷.

۳. همان، ص ۳۸۷.

بندگی و توجه به حضرت حق است، نخواهد بود. لذاست که راز، ولایت را نه از اصول مذهب بلکه از اصول دین و شرط نجات اخروی می‌شمارد.^۱

دین الهی را ظواهر و بواطن (حقایقی) است. مراد از ظواهر، همان اعمال شریعت است که در دانش فقه باعنوان تکالیف شرعی بیان شده است و مراد از حقایق دین الهی، صورت‌هایی است که صاحب امر و نهی و عماد و ظواهر دین‌اند. انسان کامل، صاحب حقیقت ولایت و امر الهی است که این حقیقت را حقیقت عبودیت نامیده‌اند؛ چنان‌که وارد است «العبودیه جوهره کنهها الربوبیه» و هیچ عبادت و طاعتی از حیطة ذات ایشان خارج نیست. از نظر راز شیرازی، اسلام دو معنی و مقام دارد: در مرتبه اول، اسلام قبل از ایمان و در مرتبه دوم، اسلام بعد از ایمان. اطاعت حق تعالی به حسب ظاهر دین، اطاعت حضرت رسول خدا ﷺ، دین و آیین اوست، و اطاعت حق تعالی در باطن و سر دین، در اطاعت اولیاست.^۲

مقامات و شئون اقطاب

در نگاه ذهبیه، ساحت ولایت از امامت، خلافت و حکومت متمایز است. به باور آنان ولایت، ساحتی معنوی و باطنی است که مختص انبیا و امامان معصومین علیهم‌السلام بوده و این ساحت معنوی، به مشایخ و پیران صوفیه نیز انتقال می‌یابد. به همین جهت مقامات و شئونی که درباره ولی بیان می‌کنند، عمدتاً ناظر به جنبه معنوی-عرفانی و تربیتی آنهاست و نه جنبه‌های ظاهری و حکومتی. در ادامه تعدادی از مهم‌ترین اوصاف اولیا و اقطاب بیان می‌شود.

منصوص و منصوب از جانب خدا

رسیدن به مقام ولایت، اکتسابی بوده و حاصل ریاضت و سلوک است؛ اما تمام اولیا شایستگی قطبیت و رهبری طریقت را ندارند، بلکه قطب، کسی است که خداوند او را به این مقام برگزیده باشد و ابلاغ حکم جانشینی را به قطب وقت اعلام کرده باشد. بدین ترتیب، اقطاب باید منصوب از جانب خدا و منصوص از قطب پیشین باشند.

راز شیرازی در رساله مرصاد العباد می‌گوید:

۱. راز شیرازی، ابوالقاسم، تفسیر آیات الولاية، ص ۴.

۲. همان، مناهج أنوار المعرفة فی شرح مصباح الشریعة، ج ۲، ص ۴۳۱.

بعضی طالب‌اند بدانند، بعد فقیر در این سلسله علیه کیست که تواند دستگیری و پیش قدمی فقرا را نماید... لذا بر فقیر متحتم کردند که اظهار نمایم، پس به منصفه ظهور می‌رساند که هرکس دانسته، دانسته است و هرکس ندانسته بدانند که این امر خلافت، امر موهوبی الهی است از خداوند به هرکس خواهند بدهند و تعیین آن‌ها با حضرت سلطان ولایت صاحب سلسله علیه مولانا الاعظم علی موسی الرضا روحی فداه است. چنان‌که جناب جلالت نصاب فرزند عزیز کرام با احتشام و احترام قره العینی و ثمره الفوادى و حبیب قلبی و بمنزلة الروح من جسدی آقا جلال الدین محمد - وقفه الله لما یحب و یرضی - قبل از تولدش در شیراز از یکی از اولیای این سلسله علیه و بستگان فقیر که صاحب بصیرت و نور ولایت می‌بودند، فرمودند که باطناً از سروش غیبی بر قلب من الهام الهی وارد آمد که فرمودند جانشین فلانی، میرزا جلال الدین است و به فقیر اظهار نمودند تعجب، فوق تعجب کردم؛ زیرا که آن وقت فرزند جلال الدین نام نداشتم و هنوز از بحر ولایت الهیه بیرون نیامده بود.^۱

با این حال مقام قطبیت در سلسله ذهبیه، مقام موروثی است و رهبران این فرقه، معمولاً داماد یا اولاد ذکور خود را رهبر و قطب بعدی مریدانشان معرفی می‌کنند و حتی المقذور مانع از این می‌شوند که چنین مقام مهمی از خاندان و نژاد یا قبیله آن‌ها خارج شود. همان‌طور که این رشته از سید علی همدانی به دامادش خواجه اسحاق ختلائی رسید و از قطب‌الدین نیریزی به دامادش محمد هاشم درویش شیرازی و از عبدالنبی شیرازی به فرزندش راز شیرازی و سپس به فرزند راز، مجدالاشراف و سپس برادر مجدالاشراف رسید. با این حساب، صوفیان ذهبی مدعی‌اند که تعیین اشخاص به مقام رهبری و قطبیت، به الهام الهی و اراده خدا بوده است و آن‌ها در این زمینه، مجری فرامین الهی‌اند:

این عنایت دولت موهوبی است

بهره‌ای از رتبه محبوبی است

۱. راز شیرازی، ابوالقاسم، رساله مرصاد العباد، بند ۴۱۰. همان، تصحیح ۵ رساله از راز شیرازی، ص ۶۰۷.

فانی از عشق حبیب آمد به جان

گشت محبوب خداوند جهان^۱

راز شیرازی درباره حکم خلافت و قطبیت فرزندش جلال‌الدین در کتاب مرصاد العباد، چندین دلیل و برهان ذکر می‌کند، از جمله آن‌ها دستور اهل بیت علیهم‌السلام و امام زمان علیه‌السلام به قطبیت جلال‌الدین است، او می‌نویسد:

برهان دیگر بر ولایت آن قره‌العین آن است که در اوقات ریاضات شاقه و مجاهدات نفسانیه، باطناً به خدمت حضرت امام زمان حجة‌الله صاحب‌العصر و الزمان -روح‌العارفین فداه و علیه‌الصلوة والسلام- مشرف شده و با دست مبارک خود دست او را گرفته، فرمودند که عهد ولایت را باید با من نهایی که توسل به احدی غیر من نمایی فحمدا له ثم حدا له که آن قدر سیرها آن قره‌العین به طریقه طیران در هوا در اطوار و پس از گرفتن عهد ولایت از آن ولی الهی، داخل در بیت و بستانی شده، در را بر روی خود بسته و پس از آن به سالیان بسیار که گذشت، باز آن نور چشم را برده، بر در آن جنت که داخل آن پیش شده بودند، او را داخل کرده و فقیر هم در خدمت آن حضرت در آن جنت بوده‌ام و آن جنت را بزرگان، جنت ولایت و قلب می‌نامند.^۲

بایبیت و نیابت خاصه از امام عصر علیه‌السلام

از جمله مقامات قطب در نگاه ذهبیه، بایبیت و نیابت خاصه از امام زمان علیه‌السلام است. جایگاهی که عموم شیعیان امامیه آن را در عصر غیبت کبری، مسدود دانسته و مدعیان این مقام را کذاب معرفی می‌کنند.

اقطاب ذهبیه همچون راز شیرازی، به کرات ادعای رؤیت امام زمان و اخذ دستورالعمل و راهنمایی از ایشان را سردادند.^۳ ذهبیان قطب را، باب و نماینده خاص امام زمان علیه‌السلام می‌دانند. نماینده‌ای که تمام شئون امام را دارد، به طوری که مردم می‌توانند به

۱. شیرازی، ابوالقاسم، رساله مرصاد العباد، بند ۴۱۰. همان، تصحیح ۵ رساله از راز شیرازی، ص ۶۰۷؛ مرآت العارفین، ص ۱۷۵.

۲. همان، بند ۴۱۵. تصحیح ۵ رساله از راز شیرازی، ص ۶۰۷.

۳. راز شیرازی، ابوالقاسم، رساله مرصاد العباد بند ۴۱۵. تصحیح ۵ رساله از راز شیرازی، ص ۶۰۷؛ قوائم الانوار و طوابع الاسرار، ص ۷۰۵.

جای اتصال و توسل به امام، به نماینده و باب او متصل شوند. راز در کتاب قوائم الانوار ذیل شرط سیزدهم از شروط چهارده‌گانه، بعد از اشاره به اینکه مرید باید فانی در قطب سلسله شود، به این موضوع اشاره می‌کند.^۱

ویژگی‌های الوهی: تفویض خلق، رزق، احیا و اماته

از شاخص‌ترین ویژگی‌های ولی در اندیشه ذهبیه، بهره‌مندی از شئون الوهی و ربوبی است. در این نظام فکری، اولیا نه فقط به صفات خداوندی متصف‌اند، بلکه خلق و رزق وجودات نیز به آن‌ها واگذار شده است. از نگاه ذهبیه، اولیا علل اربعه آفرینش - علت فاعلی، علت غایی، علت مادی و علت صوری - محسوب می‌شوند.

در تراث مشهور غالیان، روایتی با عنوان «خطبة البیان» - که به «خطبه افتخار» معروف است - به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام منسوب شده است. این خطبه در فرازهای مختلف، صفات الوهی و خدایی را به ایشان نسبت می‌دهد و قائل به تفویض خلق، رزق، احیا، اماته و حتی ارسال رسل و انبیا را به آن حضرت نسبت می‌دهد.

در همین زمینه، ابوالقاسم راز شیرازی، کتابی با عنوان ملکوت المعرفة تألیف کرده است. این اثر، شرحی مزجی بر خطبه مذکور است و افکار و برداشت‌های مختلف نویسنده را در این خصوص به نمایش می‌گذارد.^۲

وساطت در فیض الهی

هر فیض، رحمت، برکت و خیری که از خدا به خلائق می‌رسد، از رهگذر قلبی انسان کامل و ولی زمان است. راز درباره جایگاه اقطاب و اولیای ذهبیه در هستی و نقشی که آن‌ها در صدور فیض دارند، می‌نویسد:

اول فیضی که از حق تعالی نزول می‌کند، بر قلب حضرت قطب الاقطاب و غوث الاعظم - علیه السلام - نزول می‌نماید و از قلب آن حضرت بر قلب دو قطب وارد می‌آید، و از قلب ایشان بر قلب سه تنان ابدال وارد می‌شود و از قلب ایشان بر قلب چهار تنان اوتاد وارد می‌آید و از ایشان بر قلب هفت تنان، رجال الغیب وارد می‌شود، و از قلب ایشان بر قلب چهل تنان، نقبا و

۱. همان، بند ۲۲۰ و ۴۱۵؛ قوائم الانوار و طوابع الاسرار، شرط سیزدهم، ص ۵۵۱؛

۲. راز شیرازی، ابوالقاسم، ملکوت المعرفة فی اسرار الولاية، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۱۰۵۹۷.

از قلب ایشان بر قلب سیصدتان، نجبا وارد می شود و از ایشان بر قلوب
سایر بندگان خدا الاقربُ فالاقرب وارد می شود.^۱

نجیب‌الدین رضا می نویسد:

«بروزات و فیوضات و تجلیات که بر سالک راه آید، از قلب کاملان آید
و واسطه اش مربی است که اگر سالکی را مربی نباشد، این علامات از
برای او غیر ممکن است».^۲

امامت و خلیفة الله

یکی از مقامات اولیا، خلیفه و جانشینی خدا و رسول خدا ﷺ است. خلیفه مطابق تعبیر
صوفیان کسی است که به صفات مستخلف متصف باشد؛ بنابراین خلیفه کردگار، آن کسی را
گویند که از صفات بشری رهیده و به اسما و صفات الهی متحقق شده باشد.^۳ خلیفه
رسول الله، کسی است که از تمام شئون و اوصاف و مقامات آن حضرت بهره مند است. حال،
اقطاب و اولیا، هم مقام خلافت عن الله و هم خلافت عن الرسول را دارا هستند.^۴

ولایت تکوینی و تصرف در خلق

با توجه به اینکه ذهبیان، ولایت را به تصرف و سلطنت و سرپرستی بر خلق تعریف
کرده اند، ولایت تکوینی ولی از جمله بارزترین شئون قطب به شمار خواهد آمد.
ولایت تکوینی، به معنای احاطه کامل و سرپرستی کامل بر خلائق است و این احاطه،
شامل تمام اقسام از جمله ایجاد و انعدام و هرنوع تصرفی می شود. راز درباره قدرت خلق
اشیا به وسیله اولیا می گوید:

[اولیاء الله] به قوت ولایت می توانند ایجاد اشیا کنند، و خیالات اولیاء
الهی خارجیت به هم می رساند برخلاف خیال سایر خلق که به لوح
ظهور و عیان نمی آید؛ چنان که شیخ محی الدین عربی در کتاب فتوحات

۱. راز شیرازی، ابوالقاسم، ملکوت المعرفة فی اسرار الولاية، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۱۰۵۹۷، قوائم الأنوار و
طوالع الأسرار، ص ۶۵۲.

۲. تبریزی، نجیب‌الدین رضا، نورالهدایة، ص ۲۶۴.

۳. فروزانفر، شرح مشنوی شریف، ج ۳، ص ۱۱۲.

۴. راز شیرازی، ابوالقاسم، مرصاد العباد، بند ۳۱۰؛ همان، تصحیح ۵ رساله از راز شیرازی، ص ۶۰۳.

خود گفته: العارف یخلق بالهمة ما یشاء (عارف با همت خود هر چه بخواهد به وجود می آورد).^۱

ذهبیان، این قدرت‌ها را برای اولیایی با درجات نازل‌تر نظیر ابدال هم برشمرده‌اند. وی درباره ابدال می‌گوید:

«مقام ابدال مقامی است از مقام عرفا که در این مقام شخص عارف را ممکن است تصرف در مواد عالم نماید و آنچه بر او وارد شود هر قسم خواهد تبدیل فرماید».^۲ «بدان که مقامی در میان طوایف اولیاء الهی است که آن را مقام ابدال نامند که آنچه بر ایشان از اغذیه وارد گردد تبدیل می‌نمایند به نور و آنچه را بخواهند در خارج تبدیل می‌کنند».^۳

از محمدهاشم درویش شیرازی هم این‌گونه نقل شده است:

«مقامی برای فقرا [اهل سلوک] هست که مقام ابدالی است؛ [در این مقام] آنچه را بخواهند می‌توانند تبدیل کنند».^۴

تصرف در نهاد انسان و جهان

نجم‌الدین کبری یکی از مهم‌ترین نشانه‌های مقام ولایت را قدرت بر تصرف خارجی و نوعی ولایت تکوینی می‌داند و می‌گوید:

سالک سائر در صورتی از مرتبه ارزنده ولایت برخوردار می‌شود که شایستگی «کلمه کن» پیدا کند... و شخص ولی در صورتی از این حقیقت برخوردار می‌گردد و هنگامی به این لباس ملبس می‌شود که از خود اراده‌ای نداشته باشد و اراده خویش را فانی در اراده او قرار داده باشد و هرگاه اراده خود را فانی در اراده حق تعالی قرار داد و اراده او اراده حق بود، بدان‌جا ارتقا

۱. راز شیرازی، ابوالقاسم، مرصاد العباد، بند ۳۱۰؛ همان، تصحیح ۵ رساله از راز شیرازی، ص ۶۰۳؛ قوائم الأنوار و طوابع الأسرار، ص ۷۴۱.

۲. شیرازی، آقا محمدهاشم، دیباچه کلیات دیوان آقا محمدهاشم درویش شیرازی، ص ۵۶.

۳. راز شیرازی، ابوالقاسم، رساله خطی اسؤله اثنی عشر، جواب سؤال پنجم.

۴. راز شیرازی، ابوالقاسم، قوائم الأنوار و طوابع الأسرار، ص ۷۳۸. سید محمد محسنی از اقطاب فرقه مهدویه اشراقیه ذهبیه می‌نویسد: «کسانی هستند که صاحب نفس و دارای قدرت تصرف‌اند. ایشان پیران صامت‌اند و توان تبدیل اشیا را دارند، این‌ها مأمورند که افراد را تبدیل کنند و قلب‌ها را تصرف کنند و با این تصرف حالت افراد را تغییر دهند و در اثر این تحول انسان‌ها را به اوج سعادت برسانند، ایشان هر چه را بخواهند و به هر صورت، می‌توانند تبدیل کنند. در هر دوره‌ای ابدال چهل نفرند» (در محضر پیری پیرایه، ص ۱۵۵).

پیدا می‌کند که حق متعال چیزی را اراده نمی‌فرماید، مگر اینکه بنده همان چیز را اراده می‌کند و بنده هم اراده‌اش به چیزی تعلق نمی‌گیرد، مگر اینکه حق متعال همان چیز را اراده می‌فرماید.^۱

در باب اهمیت این تصرف باید گفت که شیخ نجم‌الدین کبری معتقد است بدون تصرف ولی در وجود سالک، رسیدن به ثمره مجاهده برای او بسیار دشوار بلکه غیرممکن است؛ چون سالک، در طی مجاهده خویش هراندازه که تحت ارشاد و هدایت شیخ از وجود خاکی، آبی، ناری و هوایی خویش چیزی را از دست دهد، بیشتر شاهد و ناظر مکاشفات و مشاهدات خواهد شد.^۲

سلوک سالک در مقامات و درجات عرفانی، به مدد نفس ولی و با بهره‌گیری از قدرت ولایت معنوی است و اگر لحظه‌ای این پیوند ولایت قطع شود، مرید از سلوک باز می‌ماند. نجم‌الدین رازی می‌گوید:

«تا مرید بر جمال ولایت شیخ عاشق نشود، از تصرف ارادات و اختیارات خویش بیرون نتواند آمد و در تصرف ارادت شیخ نتواند رفت».^۳

لزوم معرفت به اولیای صوفی

راز در کتاب مناهج الانوار بعد از اینکه گزارشی را از کتاب هدایة الکبری خصیبه نصیری غالی می‌آورد به وجود نایبان خاص امام در هر دوره اشاره کرده و آن‌ها را همان صاحبان عنوان «ولایت قمریه» و وصایت می‌داند و می‌گوید معرفت به این اولیا و شناخت آن‌ها، از ضروریات ایمان مؤمن است و برای سلوک باطنی نیز بس ضرورت دارد:

امامت در این مقام، به معنی ولایت کلیه شمسیه الهیه است، در مقابل ولایت به معنی وصایت که آن را ولایت قمریه خوانند... خامس: معرفت ارکان است و سادس: معرفت نقباء و سابع: معرفت نجباء و مراد از این سه طایفه جلیله که حضرت، معرفت ایشان را داخل در ارکان معرفت فرموده، شیعیان خالص الولا و اولیاء و عرفاء این امت مرحومه‌اند که در باطن و سر، اکتساب نور ولایت از امام عصر خود می‌نمایند و عارف

۱. کبری، نجم‌الدین، ترجمه فوائج الجمال، ص ۲۴۶.

۲. همان، فوائج الجمال، ص ۲۴۸.

۳. نجم‌الدین رازی، عبدالله بن محمد، الاصول العشرة، ص ۲۴۰.

به طریقه سلوک الی الله در منهج قلب و اسرار ولایت شده‌اند... پس معرفت شیعیان و محبت و اقتدا به ایشان، در عصر غیبت امام (ع) از برای راه یافتن باطنی به سوی آن حضرت و تکمیل در معرفت و ولایت، واجب و لازم است؛ زیرا طوایف جلیله ثلاثه، ابواب ولایت و ثواب امام عصر خودند و چاره و بدی از برای طالبین و محبین در طریقه معرفت و صفای باطن و سیر مراتب قلب انسان به طریق کشف و شهود، از توسل و محبت و دخول در حزب این بزرگواران نیست... فعلی هذا، معرفة الله کامله - بعد از اثبات توحید و معرفت اهل عصمت - بدون معرفت و اقتدا به اولیای ایشان، حاصل نیاید.^۱

از نظر راز شیرازی، اقطاب و اولیا، صاحب تمامی اسما و اوصاف خداوند هستند و چون انسان نمی‌تواند به معرفت خدا دست یابد، معرفت به ولی خدا جایگزین او شده است.^۲

لزوم بیعت با ولی زمان

مشایخ ذهبیه تأکید دارند که مرید، حتی یک لحظه هم نباید از سرپرستی و ولایت ولی زمان خارج شود و به محض مرگ قطب و ولی زمان، خود را به جانشین او رسانده و به او دست بیعت بدهد. نوشته‌اند:

از شرایط کلی مریدی این است که چون پیر از عالم برود، اگر دیده دل باز نشده باشد به سبب خلع بدن و هنوز به عالم ارواح آشنایی به هم نرسیده باشد، واجب است که هنوز پیر را دفن نکرده، خود را در لوای شیخی که به او معتقد است، برساند و الا شیاطین در نفس او جا کرده و او را به هلاکت اندازند. [بزرگان] گفته‌اند که در تصرف گریه بودن بهتر است تا در تصرف خویش؛ چون تو در خواب باشی، او دفع ضرر از تو می‌کند.^۳

۱. راز شیرازی، ابوالقاسم، مناهج أنوار المعرفة فی شرح مصباح الشریعة، ج ۲، ص ۶۴۶.

۲. همان، آیات الولاية، ج ۱، ص ۹۳.

۳. تبریزی، نجیب‌الدین رضا، نورالهدایه و مصدر الولاية، ص ۳۷۲.

وظایف مرید در برابر قطب

مرید در برابر قطب طریقت و وظایف و تکالیفی دارد که باید به دقت آن‌ها را امثال کند. در ادامه به بعضی از این موارد اشاره می‌شود.

بیعت و تبعیت محض

اولین و مهم‌ترین وظیفه مرید، بیعت با قطب و تبعیت محض از او در تمام شئون و فرامین است. صوفیان ذهبی به رعایت این شرط تأکید داشته، و معتقدند تنها راه رسیدن به حقیقت و معارف الهی، تبعیت محض و بی‌چون‌وچرا از پیر است.^۱ نجم‌الدین کبری تأکید می‌کند که مرید باید «کالمیت بین یدی الغسال؛ همچون مرده در برابر دستان مرده شور، تسلیم شیخ باشد».^۲ مشایخ ذهیبه در بحث از اصول ده‌گانه سلوک، شرط هشتم را ترک اختیار در برابر مرشد دانسته و گفته‌اند:

«دوم ترک اختیار است که سالک اختیار خود را تحت اختیار شیخ خویش درآورد. آن شیخی که تلقینات راه سلوک را به وی می‌آموزد، و سالک هم به پشتیبانی از او از هرگونه خطری در امان است تا در نتیجه، آنچه به صلاح سالک است از جهت او برگزیند».^۳

راز شیرازی در کتاب مناهج الانوار، یازده دلیل در اثبات نیاز انسان به مرشد و تبعیت محض از او ذکر می‌کند.^۴

این تبعیت، مطلق و بدون قید و شرط است و حتی عقل و شرع هم نمی‌تواند آن را مقید و محدود سازد. پس در این مسیر، حتی اگر مراد به مرید دستورات خلاف شرع و عقل دهد و او را به مناهای و محرماتی چون زنا و قتل نفس امر کرده یا از واجباتی چون نماز یومیه برحذر دارد، باید بی‌درنگ امثال کرده و از حکمت آن سؤال نکند. وی اشاره می‌کند:

۱. برای اشاره به قطب، اصطلاحات متعددی به کار می‌برد که پیر، خضر طریق، مراد و شیخ ولی و غیره از جمله این‌هاست. قطب در هر زمان، شیوخی را نائب و وکیل در ارشاد و دستگیری معرفی می‌کند و در اویش به‌واسطه این مشایخ سیر در طریقت و ریاضت و غیره دارند.
 ۲. کبری، نجم‌الدین، اصول العشرة، ص ۹۲؛ همان، ترجمه فوائض الجمال، ص ۲۱۰.
 ۳. همان، ترجمه فوائض الجمال، ص ۶۸.
 ۴. راز شیرازی، ابوالقاسم، مناهج أنوار المعرفة فی شرح مصباح الشریعة، ج ۲، ص ۶۲۹.

«دل با شیخ داشتن (شرط) است از راه معنی و در غیب و حضور شیخ، شرائط حرمت و تعظیم به تقدیم رساند و پیوسته شیخ را حاضر باید دانست و اگر در این شرط خللی واقع شود، هیچ کس و هیچ طاعت دیگر تدارک نتواند کرد و راه فیض بسته شود».^۱

مؤذن خراسانی در این رابطه به جمله مشهور «کالمیت بین یدی الغسال» اشاره داشته و می گوید:

شرط نوزدهم (از آداب مریدی) تسلیم است. باید همیشه تسلیم ولایت شیخ باشد، چون مرده در دست غسل و بر شیخ اعتراض نکند؛ زیرا شیخ را چون از خود داناتر داند، هر چه کند، البته خوب خواهد کرد. لیکن فهم او (مرید) بدان نمی رسد؛ چنان که حضرت موسی چون به خدمت حضرت خضر رسید آن حضرت فرمود: قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا و چون اعتراض کرد سه بار و در گذرانید بعد از آن گفت: هذا فراق بینی و بینک تا بدانی که اعتراض، سبب مفارقت حقیقی است.^۲

فنا در شیخ

آموزه ولایت در دیدگاه ذهبیان، ارتباط وثیقی با بحث توحید دارد؛ چراکه آن ها وجهه باطنی ولایت را همان مقام ذات خدا می دانند و وجهه ظاهری آن را ولایت اقطاب. عموم ذهبیان در بحث معرفت الله، به نوعی به تعطیل در شناخت خدا رسیده و در عوض، شناخت ولی و فانی شدن در او را جایگزینی برای شناخت خدا معرفی کرده اند.^۳

ابوالقاسم راز شیرازی در رساله کبریت احمر آورده است که پذیرش ولایت به وسیله شیعیان، به معنای رسیدن به معرفت حق الیقینی در این مسئله است و آن وقتی رخ می دهد که مرید، فانی در ولی شود:

۱. برزش آبادی، عبدالله، رساله کمالیه، مقدمه، ص ۲۹.

۲. مؤذن سبزواری، محمدعلی، تحفه عباسی، ص ۳۹۶. همچنین ابوالقاسم راز شیرازی در مناہج انوار المعرفه، ج ۲، ص ۶۱۲: «پس بدان که مخالفت نفس و معالجه «شیطان» ممکن نشود مگر به وجود انسان کامل، و تسلیم شدن در نزد او «کالمیت فی ید الغسال»

۳. زرین کوب، عبدالحسین، دنباله جست و جود در تصوف ایران، ص ۹۰.

«صاحب آن، تحقق به ولایت پیدا کند با فناء و بقاء در ولایت... عبارت

از قیام عارف ولی با نور جلی ولایت الهیه است».^۱

بنابراین درویش ذهبی برای رسیدن به حقیقت، ابتدا باید خود را فانی در پیر طریق کند و این موضوع یکی از چهارده شرط سلوک در فرقه ذهبیه است.^۲ در نگاه راز شیرازی، از بالاترین مقامات عرفانی بلکه واپسین پله‌ها و درجات سلوکی، فنای مرید در مراد است که با اسامی مختلفی از جمله «فناء فی الشیخ» از آن یاد می‌شود. سالک چون مراد را بالاترین مظهر و تجلی خدا می‌داند، سعی دارد خود را در ذات شیخ فانی کند.

در قوائم الانوار شرط سیزدهم از شروط چهارده‌گانه را به این مهم اختصاص داده و گفته:

اما شرط سیزدهم آن است که مجذوب به جذبه الهیه و سالک الی الله، می‌باید فانی شود در پیر عشق خود و ولی الهی که در این سلسله علیه ذهبیه ... صاحب اذن و خلافت و مسند و حجاب و متصل به پیران عشق و ولایت باشد یدا بیدا تا به حضرت علی بن موسی الرضا تا در باب ولایت که ولایت الله است داخل گردد.^۳

سپس راز می‌نویسد:

خلاصه اما فنای مطلق در طریقت شرط نیست، بلکه فنای در شیخ و اولیای این سلسله علیه ذهبیه شرط است، نه اولیای دیگر؛ زیرا مجذوبین پرقوت بسیار هستند که هنوز به کاملی نرسیده‌اند و کمالی در ولایت حاصل نکرده‌اند؛ اما به قوت جذبه می‌توانند سالک ضعیف بی قوت را با خود متحد نمایند. این فنای در مجذوبین، حاصلی ندارد و از هر سلسله باشد به جز اولیای کامله این سلسله علیه، و این از اعظم شرایط چهارده‌گانه طریقت است و این فنا در شیخ را که فناء فی الله

۱. راز شیرازی، ابوالقاسم، رساله عربیه کبریت احمر، ص ۱۳؛ همان، زاد المسافرین، ص ۳۷.

۲. راز شیرازی، ابوالقاسم، مناهج أنوار المعرفة فی شرح مصباح الشریعة، ج ۲، ص ۶۴۲: «پس اولیا و عرفای این امت مرحومه، صاحبان حکمت و ولایت و خیر کثیرند و باید مجالست و مخالطت با ایشان نمود تا به مقام اتحاد و وحدت رسید؛ زیرا این بزرگواران، مجالی انوار اهل عصمت ص بلکه مرانی خدا نمای می‌باشند».

۳. راز شیرازی، ابوالقاسم، قوائم الانوار و طوابع الاسرار، شرط سیزدهم، ص ۵۵۰.

می‌نامند، نه یک دفعه است، بلکه هر هستی که در نفس ظهور نماید، یک فنا از برای سالک لازم است که خود را از هستی خود خالی و پراز شیخ خود ببیند و این از کمال محبت و حسن عقیدت به شیخ خود، چنان‌که فرموده‌اند:

من مرید شیخ کارنده بدم

ساعتی صد بار فانی می‌شدم^۱

نتیجه

همواره ادعا می‌شود که در میان جریان‌های مختلف تصوف، فرقه ذهبیه از بیشترین مشابهت با اندیشه‌های شیعی برخوردار است؛ این شباهت‌ها به‌ویژه در موضوع ولایت نمود و شهرت بیشتری دارد. از جمله وجوه اشتراک اندیشه‌های ذهبیه با شیعیان امامیه، تعریف و تفسیر خاص آن‌ها از مفهوم ولایت است. اغلب صوفیان، در بنیان معنای ولایت، بر بحث قرب الهی تأکید می‌کنند؛ اما ذهبیان توجه بیشتری به معنای «اولویت در تصرف» دارند و نظام معنایی ولایت را بر همین پایه استوار می‌سازند؛ اما این تعریف از ولایت، سبب نشده است که آن‌ها از بُن‌مایه‌های عرفانی مفهوم ولایت چشم‌پوشی کنند. به‌طور کلی، ترسیمی که از مقوله ولایت در ذهبیه می‌شود، در همان ساختار و چارچوب مبانی و اصول مسلم نظری تصوف است و اگر شباهت‌هایی با مبانی کلامی شیعه دیده می‌شود، صرفاً در برخی جزئیات و مؤلفه‌های ظاهری است.

ذهبیان همانند دیگر صوفیان بر این باورند که ولی، مظهر توحید ذاتی و اسم الله بوده و فردی است که به مقام فناء فی الله رسیده و واجد شئون و صفات الوهی گشته است. ذهبیان، مقام ولایت را مقوله به تشکیک دانسته و آن را به اهل بیت علیهم‌السلام منحصر نمی‌دانند، بلکه اولیا و اقطاب سلسله خود را نیز شایسته این جایگاه می‌دانند و به همین ترتیب، آنان را در زمره صاحبان ولایت می‌پندارند. سالک طریقت نیز برای بهره‌مندی از انوار ولایت، باید با قطب زمان بیعت کرده و سرسپرده او شود. از جمله موضوع‌هایی که می‌تواند در تکمیل این پژوهش مؤثر باشد، نقد مستندات روایی صوفیان ذهبیه در مسئله ولایت است. چه اینکه مشایخ این فرقه، برای اثبات دیدگاه مورد نظر به تعدادی از روایات مشهور غالیان از جمله خطبة البیان تمسک می‌کنند که بررسی آن‌ها می‌تواند عیار آرا و انظار آن‌ها را روشن کند.

۱. راز شیرازی، ابوالقاسم، قوائم الانوار و طوابع الاسرار، شرط سیزدهم، ص ۵۵۱.

منابع

- ۱) ابن عربی، محمد و محمد خواجوی، (۱۳۸۸ش)، ترجمه فتوحات مکیه، مولی، تهران.
- ۲) بدل یسی، ابی یاسر عمار بن محمد، (۱۹۹۹ م) بهجة الطایفة، تصحیح ادوارد بدین، دار النشر فرانز شتا ینر، ب یروت.
- ۳) استخری، احسان الله، (بی تا)، اصول تصوف، نشر کانون معرفت، تهران.
- ۴) بدخشی، نورالدین جعفر و اشرف ظفر، (۱۹۹۵)، خلاصه المناقب، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد - پاکستان.
- ۵) برزش آبادی، عبدالله، (۱۳۴۶)، رساله کمالیه، اصغر منتظر صاحب، انتشارات خانقاه احمدی، شیراز.
- ۶) تبریزی، نجیب الدین رضا، (۱۳۹۸)، نور الهدایه و مصدر الولایه، مولی، تهران.
- ۷) خاوری، اسدالله، ذهبیه، تصوف علمی، آثار ادبی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۲ش.
- ۸) خویی، ابوالقاسم بن اسدالله، (۱۴۲۵ق)، میزان الصواب در شرح فصل الخطاب، مولی، تهران.
- ۹) راز شیرازی، ابوالقاسم، (۱۳۲۳)، آیات الولایه، چاپ سنگی.
- ۱۰) _____، (۱۳۲۴)، اسرار الولایه، چاپ سنگی، تبریز.
- ۱۱) _____، (۱۳۳۲)، مرصاد العباد، چاپخانه رضایی، تبریز.
- ۱۲) _____، (۱۳۸۷)، رساله نور علی نور، محمد خواجوی، دریای نور، شیراز.
- ۱۳) _____، (۱۳۹۷)، تصحیح و شرح پنج رساله از ابوالقاسم شیرازی (متخلص به راز) به کوشش عباس مرادی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- ۱۴) _____، (۱۳۷۹)، تصحیح و شرح کتاب قوائم الانوار و طوابع الاسرار، پایان نامه خیرالله محمودی، دانشگاه شیراز.
- ۱۵) _____، (۱۳۸۸)، تصحیح و تعلیقه و تحشیه مناسک العاشقین میرزا ابوالقاسم راز شیرازی، پایان نامه محمد زائری، دانشگاه رازی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- ۱۶) _____، (۱۳۶۳)، مناهج انوار المعرفة، دوم: خانقاه احمدی، شیراز.
- ۱۷) زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۲)، دنباله جست و جو در تصوف، امیرکبیر، تهران.
- ۱۸) سمنانی، علاءالدوله، (۱۳۶۹)، مصنفات فارسی سمنانی، نجیب مایل هروی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران.
- ۱۹) سمنانی، علاءالدوله، (۱۳۶۲)، العروة لاهل الخلوۃ و الجلوة، نجیب مایل هروی، مولی، تهران.
- ۲۰) سمنانی، علاءالدوله، (بی تا)، مناظر المحاضر للمناظر الحاضر، مكتبة الثقافة الدین یة، مصر.
- ۲۱) کبری، نجم الدین، (۱۳۹۸)، الاصول العشرة، نجیب مایل هروی، پنجم: مولی، تهران.
- ۲۲) سمنانی، علاءالدوله، (۱۳۶۸)، فوائح الجمال، ترجمه حسن ین ح یدرخانی مشتاقعلی، مروی، تهران.
- ۲۳) کربلایی، حافظ حسین، (۱۳۸۳ش)، روضات الجنان، ستوده، تبریز.
- ۲۴) مؤذن سبزواری، محمدعلی، (۱۳۸۱)، تحفه عباسی، اول: انس تک، تهران.
- ۲۵) نجم رازی، عبدالله بن محمد، (۱۳۷۹)، مرصاد العباد، ریاحی، محمدامین، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۲۶) نسفی، عزیزالدین، (بی تا)، الانسان الكامل، تصحیح ماژیران موله، طهوری، تهران.